

محمد حسین نظیری نیشابوری، شاعر شیعه مذهب ایران

اکبر بهداروند

میرزا محمد حسین نظیری نیشابوری (ف. احمدآباد گجرات ۱۰۲۱ هـ/ ۱۶۱۲ م.) از شاعران بلند آوازه سده دهم و اوایل سده یازدهم هجری است که دیوان او شامل قصاید، ترکیبات، ترجیعات، مقطعات، رباعیات در حدود ۱۰ هزار بیت دارد و در هندوستان به طبع رسیده است. وی غزل سرای و قصیده گوی مقتدری بوده که بر شاعران پس از خود و شعر آنان تأثیر ژرف و به سزایی گذارده است. نظیری در ایجاد ترکیبات و تعبیّرات جدید و به کار انداختن خیال باریک مهارت داشته است.

و پناهگاه شاعران و ادیبان بود، شاعران بزرگی همچون نظیری نیشابوری، عرفی شیرازی، شکیبی اصفهانی، نوعی خبوشانی و کفری در ملازمتش بودند و از محضرش بهره می بردند. این جریان ظاهراً تا آخر عمر خان ادامه داشته است و شاید بدین خاطر، صاحب تذکره «عرفات العاشقین» چنین می نویسد: «غیر از ایشان (نظیری) نیز بسیاری از مردم خوب تربیت یافته او می باشند، و اکنون نیز بسیاری از افاضل عظیم القدر صاحب کمال در خدمت و ملازمت او به هم رسیده، اما نسبت به شاعران این زمان و فضایی این دوران در هیچ مرتبه چون سابق نیست و الحال که در سنه ۱۰۲۳ است نیز در دکن با شهزاده پرویز و دیگر امرای عظیم الشان در کمال جلال قائم است.»^(۱)

«افضل سرخوش» در تذکره گرانسنگ «کلمات الشعرا» فصلی را به عبدالرحیم خان خانان اختصاص داده و او را بسیار می ستاید: «از امرای عمده و خوانین عظام اکبری و جهانگیر شاهی بود، در شجاعت و ملک گیری یگانه و در سخاوت و بخشش حاتم زمانه»^(۲) و آن گاه اشعاری از شاعران در مدح او نقل کرده و داستان هایی از سخاوتهای و بزرگواری های خان خانان را بیان می دارد^(۳)

خان خانان از چنان جایگاه والایی برخوردار است که نویسنده ای چون «عبدالباقی نهندی» کتاب گرانسنگ «مآثر رحیمی» را به نام او تألیف کرده است.

اکثر شاعران این خان را ستوده اند، از جمله «ابوالفیض فیضی فیاضی دکنی» در ستایش او سروده است:

خان خانان عهد، کانعامش

افتاد و عزم آن دیار کرد.
شهر «آگره» که «تاج محل» در حوالی آن قرار دارد، در آن زمان دارالسلطنه هند به حساب می آمد و خان خانان با لشکریان خود از «گجرات» برای تجدید عهد با حکومت مرکزی برای مدتی به این دیار آمده بود.
نظیری در اینجا برای اولین بار فرصت یافته بود تا شعر خود را به این خان ادب دوست عرضه کند، و این آغاز آشنایی این دو با یکدیگر بود.
بی شک این دیدار برای نظیری جوان اهمیت بیشتری داشت. نظیری بدین گونه در سر دوراهی حساسی قرار گرفته بود که آینده او را رقم می زد. شاعر جوان با سرودن قصیده ای خان خانان را مدح گفته بود. ظاهراً این حادثه باید به سال ۹۹۲ هـ اتفاق افتاده باشد، به هر روی قصیده نظیری مورد توجه خان قرار گرفته و خان او را به ملازمت خویش فراخواند.

نظیری که به دنبال همین فرصت بود، با شور و شوق، دعوت خان را پذیرفته و به سلک همراهان و ملازمان او درآمد.

«میرزا عبدالرحیم خان خانان بن بیرام خان» مشهور به «خان خانان» مردی مبارز، ادیب، بخشنده و ادب دوست بود و به شاعران و هنرمندان عشق می ورزید و آنان را تشویقها می کرد.

او که مردی دلاور بود، سپهسالاری لشکر «اکبر شاه» را برعهده داشت و در جنگها، شجاعت های بسیار از خود نشان می داد. درباره او نوشته اند: که در نبرد گجرات با پنج هزار نیرو بر پنجاه هزار تن غلبه کرد و دشمن را شکست داد.

دربار خان خانان به عنوان حاکم دکن، ملجأ

محمد حسین نظیری نیشابوری در نیشابور متولد شد. او در زادگاه خود تحصیل علم کرد و از همان دوران سرودن شعر را آغاز و در جوانی تمامی اهل خراسان او را به شاعری می شناختند و آوازه شهرتش در همه جا پیچیده بود، که عزم سفر کرد و به کاشان روی آورد. در این شهر شاعران برجسته ای همچون حاتم، رضایی، فهمی، مقصود، شجاع و... مجالس شعر خوانی و طبع آزمایی داشتند. نظیری جوان در این مجالس شرکت می کرده و بر تجارب ادبی خود می افزود. شاعران این محفل ادبی مطلعی از یک قصیده یا غزل مشهوری را طرح کرده و سعی می کردند تا به اقتضای آن شعری بسرایند.

شبی این مطلع طرح شده بود:
فلک مزدور ایمای تو باشد
نوازد هر که را رای تو باشد

کلمه جای به عنوان یکی از کلمات هم قافیه چنان جا افتاده بود که امکان نوآوری در آن را غیرممکن می نمود. نظیری با استادی این کلمه را از حالت قبلی آن خارج کرد و طرحی نو درافکند:

نیازارم ز خود هر گز دلی را
که می ترسم در او جای تو باشد^(۱)

در واقع این گونه استفاده از حداکثر ظرفیت واژگان در یک هندسه متعالی از کلمات، نقطه عزیمت شعر نظیری و سبک هندی و آغاز فاصله گرفتن این طرز تازه از سبک عراقی است.

نظیری اینک کالایی گرانقدر داشت و به عنوان یک هنرمند فراغتگاهی می خواست تا در آن به آسودگی هنر خویش را به پیش برد. این بود که وقتی آوازه داد و دهش های عبدالرحیم بیرم خان خانان را شنید، هوای سفر هند به سرش

مهارت‌های هنرمندان‌اش مهار می‌شود- و از عرفی‌های هندی‌تر است- به‌قله کمال رسید.

شاعر با استعداد و درخور ملاحظه دیگر نظیری نیشابوری (متوفی ۱۰۲۲ هـ) است... وی به‌همراه عرفی و فیضی، عصر اکبر را به‌دوران طلایی شعر فارسی در هند بدل ساختند.^(۷)

طرز تازه که مدت‌ها پیش با «بابا فغانی شیرازی» «مکتبی» «کاتبی نیشابوری» «میرزا جلال اسیر» و چند تن دیگر آغاز شده بود اینک در حرکتی استعلائی می‌رفت تا به بار بنشیند و نزد نظیری و عرفی و فیضی و دیگران از این قبیل و قبیله زیبایی‌های بالفعل خویش را به روشنی بنماید. نظیری نیشابوری در این میان، نقش و جایگاهی ویژه دارد. او را می‌توان حدفاصل سبک عراقی و سبک هندی محسوب داشت. نظیری، روانی و شیوایی سبک عراقی را اخذ و آن را حفظ می‌کند، اما در عین حال می‌کوشد تا شبکه تداعی‌های تکراری و رونویسی شده رایج در آن سبک را شکسته و توسع معنایی و تصویری ایجاد کند و با ترکیب‌های تازه و ابداعات خاص خویش مرزهای شعر را فراتر برده و افق‌های نوینی را فراروی شعر و شاعران بگشاید.

پس از مرگ اکبر شاه (۱۰۱۴ هـ)، نظیری در دربار جانشین او «جهانگیر» که سخن‌شناس و دارای ذوق سلیم بود بار یافت و از مقربان این شهریار گردید. «جهانگیر» خود درباره نظیری می‌نویسد: «نظیری نیشابوری که در فن شعر و شاعری از مردم قرار ربوده بود و در گجرات به عنوان تجارت به سر می‌برد، قبل از این طلبیده بودم، درین ولایت آمده، ملازمت کرد. قصیده انوری را که: باز این چه جوانی و جمال است جهان را...، تتبع نمود گذرانید، هزار رویه و اسب خلعت به‌صله این قصیده بدو مرحمت نمودم».^(۸)

پیشتر، وقتی که اکبر شاه هنوز زنده بود و جهانگیر شاهزاده‌ای خاص محسوب می‌شد، نظیری در نخستین دیدارش با اکبر شاه قصیده ای در مدح شاهزاده جهانگیر سروده، و در آن از او خواسته بود تا شعر شاعر را یاری کند و با حمایت‌های او را از شر دشمنان و کید حاسدان خلاصی بخشد.^(۹) نظیری در اثر حمایت‌های سلاطین و خانان، مقام و منزلتی رفیع یافته و شاهانه زندگی می‌کرد و منزل او محل رفت و آمد شاعران بود. او از تجارت و کشاورزی ثروت هنگفتی به دست آورده بود و از امرا و بزرگان محسوب می‌شد. عموم تذکره‌نویسان او را ستوده و بر خصایل اخلاقی و الایش انگشت نهاده‌اند.

«واله داغستانی» شاعر و تذکره‌نویس برجسته قرن دوازدهم هجری از ستایندهگان «نظیری نیشابوری» و شعر اوست:

«خامه دو زبان اگر با هزار زبان در توصیف

نظیری از سوی خان خانان
به اکبر شاه معرفی شد و شاعر
بدین وسیله توانست به آرزوی
دیرین خود که راه یافتن به دربار
بود، دست یابد. این امر بیش
از پیش به رشد شعری نظیری
کمک کرد و از سوی دیگر در
اوجگیری شعر این دوره و
تبدیل آن به دوره‌ای طلایی در
تاریخ شعر فارسی نقشی عمده و
بسزا داشت.

قلندر» که یکی از آزادگان این زمان است و در فن سخنوری فرید دوران، در قصیده‌ای که در مدح خان فلک قدر خورشید اشتهار میرزا عبدالرحیم خان خانان سپهسالار گفته، اظهار این معنی نموده و آتش رشک در جان امثال و اقران ماح و ممدوح انداخته:

ز ریزه‌چینی خوانت نظیری شاعر
رسانده کار به جایی که شاعران دگر
کنند بهر مدحش قصیده‌ها انشا
که خون ز رشک فند در دل سخن‌پرور
زنوک خامه او مضطرب دل گردون
ز رشک نامه‌او تشنه لب، لب کوثر
لباس لفظا شود تنگ در بر معنی
گهی که بگر معانی‌اش بفرکنند چادر
خوشا عمر سعادت مندی که با این طایفه روز
بگذرانند، زهی لذت حیات خردمندی که بدین
گونه زندگانی کند^(۶)

بعدها، نظیری از سوی خان خانان به اکبر شاه معرفی شد و شاعر بدین وسیله توانست به آرزوی دیرین خود که راه یافتن به دربار بود، دست یابد. این امر بیش از پیش به رشد شعری نظیری کمک کرد و از سوی دیگر در اوجگیری شعر این دوره و تبدیل آن به دوره‌ای طلایی در تاریخ شعر فارسی نقشی عمده و بسزا داشت. حضور شاعران بزرگ در کنار هم و رقابت‌ایشان با یکدیگر سبب می‌شد تا آنها از حداکثر ظرفیت هنری و ادبی خویش سود جسته و هر روز گامی دیگر به سوی کمال ادبی برداشته شود.

دکتر «عزیز احمد» درباره شاعران این دوره و نقش و تأثیر نظیری نیشابوری در این میان می‌نویسد: شعر فارسی عصر مغول با جریانی از تأثیرات تازه نخست از آسیای مرکزی و سپس از ایران آغاز شد... شعر فارسی در عصر اکبر با عرفی شیرازی که نبوغش از بویایی تغزلی اوست، و فیضی متفکری آزاداندیش که الهامات وی با

طبع را رخصت شکفتن داد
داشت چون اعتماد بر شعرا
صله پیش از مدیح گفتن داد
«غیور شوشتری» شاعر برجسته این دوره در
مدح خان خانان می‌سراید:

خان خانان سر ملایک را تاج
آوازه‌اش از نسیم گل گیرد باج
هر گه که به تخت معدلت بنشیند
موسی است به طور و مصطفی بر معراج
خان خانان خود شعر هم می‌سروده است.
غزل زیر یکی از سروده‌های زیبای اوست:
شمار شوق ندانسته‌ام که تا چندست
جز این قدر که دلم سخت آرزومندست
ادای حق محبت، عنایت است ز دوست
و گرنه خاطر عاشق به هیچ خرسندست
نه زلف دانه و نه دام، این قدر دانه

که پای تا به سرم هر چه هست، در بندست
خیال، آفت جان گشت و خواب، دشمن چشم
بلای نیم‌شب است این نه مهر و پیوندست
از آن خوشم به سخن‌های آشنای رحیم
که اندکی به اداهای عشق مانند است.

خان خانان به سال ۱۰۳۶ هـ قوفات یافت و در دهلی در جوار مقبره همایون، پادشاه به خاک سپرده شد. علامه «شلی نعمانی» ادیب و اندیشمند برجسته هندی در کتاب «شعرالعجم»، اوج‌گیری ادب و هنر پارسی در شبه‌قاره هند را وامدار تربیت و حمایت خان خانان می‌داند و آغاز جدی شعر فارسی در هند را مدیون او معرفی می‌کند: «تربیت شعر و سخن از بیرم خان خانان آغاز شده است. او خود شاعری پخته و آزموده بوده و در ترکی و فارسی «هر دو» شعر می‌گفته است، و اکثر شعرا و سخنرانان در دستگاه او دارای شغل و مقام بودند»^(۵)

«ملا عبدالنبی فخرالزمانی» مؤلف تذکره پرارزش «میخانه» نیز، ضمن ستایش از نظیری، از نقش عبدالرحیم بیرم خان خانان در پرورش طبع این شاعر یاد کرده و چنین می‌نویسد:

«کمال دانش و خردمندی وی از حد و حصر بیرون است، علو بینش و هنرمندی‌اش از سرآمد مستعدان این عصر، افزون... اکثر اشعار کلیاتش که قریب به دوازده هزار بیت است همه رنگین و متین واقع شده، ساختگی بیجا و استعاره بدناما در کلامش نیست... در اکثر بلاد هند معروف و مشهور است... آن فرید زمان و منتخب دوران در آن مکان «احمدآباد گجرات» اکثر اوقات خود به صحبت سخن سنجان متین و نکته‌پردازان معنی‌گزین می‌گذراند، و همیشه فصحا و شعرای مسافر و مجاور هند را رعایت‌های بزرگانه کرده و زبان این طایفه به مدح و ثنای سخنوری و مرتبه موزون‌پروری خود گویا ساخته و «رسمی

جلالت شأن وی یک زبان شود، شمه‌ای از آن بیان نتواند نمود. پایه سخن را به جایی رسانیده که شهباز خیال را با هزار پر و بال، در آن عرصه مجال پرواز نیست. الحق از نوادر زمان و عجایب دوران است.»^(۱۰)

«تقی‌الدین محمد بن شرف» مشهور به «تقی کاشی» تذکره‌نویس برجسته قرن دهم هجری پیش از «واله‌داغستانی» با تمجید و تکریم بسیار از نظریی سخن گفته است، او که همعصر نظریی است، در مقایسه این شاعر با دیگر شاعران این عصر مانند «ظهوری‌ترشیزی»، «ملک قمی»، «مسح کاشی»، «غزالی مشهدی»، «فیض دکنی»، «غنی کشمیری»، «عرفی شیرازی» و... می‌نویسد «لاجرم بدین خصلت اشعار و کیفیت گفتار، شرف تقدم بر جمله شعرايي که در آن دربار جمع‌اند دارد. و مرتبه تفوق و امتیاز یافته، چنانچه به فتوای معنی طبع ممیز مسور این اوراق لیوم در آن طرف قروه الفصحاست بلکه ملک الشعرا و البلاغا،»^(۱۱)

تقی‌الدین اوحدی بیانیی در تذکره گرانسنگ «عرفات العاشقین» از نظریی به بزرگی و مجد نام می‌برد و او را ستایش می‌کند: «افصح الکلام، زبده الانام، املاح البلاغا، امجد الشعرا، سرمست شراب منصور، مولانا محمدحسین نظریی نیشابوری. بسیار مردی صاحب همت، درویش فطرت، خلیق کریم، بلند طبیعت بود، و از شعرا و فصحا به وفور جمعیت و حالت، ممتاز... به فراغت و رفاهیت می‌گذرانید. همیشه جمعی از اعزه اکابر و اصاغر در مجمع او حاضر بودند، و هنگامه شعر و صحبت در منزل او به غایت گرم بود. در هزار و شانزده که مؤلف در آن حدود واقع شد، تا زمان در گذشتن وی، همیشه صحبت اتفاق می‌افتاد. او را منفعتی عظیم از تجارت و زراعت و تکلف حضرات به هم می‌رسید، و همه را صرف احباب و فقرا می‌کرد... و الحق پدر و مادر درویشان و فقیران بود. نفع عظیم از او به اهل استحقاق می‌رسید. و در شیوه شاعری مرتبه عالی دارد.»^(۱۲)

نویسنده کتاب ارزشمند «مآثر رحیمی» که از همعصران نظریی است، درباره او می‌نویسد: «چندان ابداع معانی غریبه و مضامین مشکله که او را روی داده، هیچ یک از موزنان را نداده مقتدای شاعران سخندان و پیشوای عاشقان صادق بیان بود، و به کمال دانش و وفور بینش در میان امثال و افزان، شهرت بیش از وصف پیدا کرده بود.»^(۱۳)

مولانا «افضل سرخوش» شاعر و تذکره‌نویس برجسته قرن دوازدهم هجری، در ستایش نظریی چنین داد سخن می‌دهد: «نظریی نیشابوری گوی فصاحت و بلاغت از اقربان زمان می‌روده، سخن سنجان عصر

جهانگیر او را استاد می‌دانستند.»^(۱۴) «امین احمد رازی» شاعر و تذکره‌نویس همعصر نظریی در تذکره «هفت اقلیم» خویش، نظریی را بسیار ستوده و می‌نویسد: «نظریی بین الاقربان از بی نظیران زمان است. چون قمر قابلیتش از محاق خجالت بیرون آمد، و پس از سالی چند طواف بیت‌الله الحرام را مطمح نظر ساخته، جهت وصول آن عقبه، قصیده‌ای در سلک انشا کشیده... و پس از دریافت آن دولت

«استاد عبدالحسین

زرین کوب» درباره قدرت تأثیر گذاری و جنبه‌های روان شناسانه و زیبایی شناختی شعر نظریی می‌نویسد: «دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و ترکیب بندهاست مهارت او را در شعر نشان می‌دهد.

و ادراک آن سعادت، عرصه احوال خود را از غبار منهیات و ادوات آن، به زلال طاعات و عبادات فرو شسته، و از ملازمت استعفا خواست. الحال به غیر ادفار مثنویات اخروی هوسی درس و مطلبی در خاطر ندارد. و اشعارش به حکم لطافت مدون گشته.»^(۱۵)

تذکره‌نویس دیگری به نام «قدرت‌الله گویا موی هندی» درباره نظریی چنین اظهار نظر می‌کند:

«مستجمع کمالات موفور، مولانا نظریی از اعیان نیشابور، که به طبع سحرآفرین، ناظم بی نظیر است، و به نظم رنگین، صاحب کلام دلپذیر از وطن به نزهتکده هند رسید. به فیض جوهرشناسی خان‌خانان چهره اعتبار برافروخت، و در صله قصاید مدحیه او، جمعیت شایسته اندوخت. چنانچه در ذخیره‌الخوانین مذکور است که مولا وقتی در تقریبی به حضور خان‌خانان عرض کرد که لک روییه چه تعداد داشته باشد؟ خان‌خانان لک روییه پیش او انبار کرده نمود. مولانا به معاینه آن گفت: الحمدلله که به دولت نواب این قدر زر دیدم. امیر فیاض همگی زر به او مرحمت کرد. بعد چندی به احراز سعادت زیارت حرمین شریفین دل نهاد. و پس از حصول این نعمت کبری باز متوجه هند گشت، و در گجرات احمدآباد رحل اقامت افکند، و دامن از ملازمت امرا بر چیده، و به انزوا می‌گذرانید. «نظریی» اواخر ایام زندگانی به فکر نظم می‌پرداخت و به

صحبت شیخ محمد میندوی صاحب کتاب گلزار ابرار، قدرت عبور بر کتب عربیه به هم رسانیده، تحصیل علوم دینی نمود، و سند تفسیر و حدیث از خدمت مولانا حسین جوهری گرفت. آخر الامر در سنه ۱۰۲۳ به خلوتکده عدم آرمید.»^(۱۶)

تذکره‌نویسان دوره قاجار درباره او سخن زیاد نگفته‌اند. اگر چه او را ستایش می‌کنند، اما آن گونه که بایسته و شایسته است، به تفصیل از این شاعر حرفی به میان نیست.

«رضا قلیخان هدایت» در تذکره «مجمع الفصحا» درباره نظریی اشارتی کوتاه دارد: نظریی نیشابوری، بعضی او را جوینی دانسته‌اند. در هر حال، شاعر غزلسرای شیرین زبانی بوده، به تجارت زندگی می‌کرد از خراسان و فارس به عراق آمده و به هندوستان رفته، وفات یافته.»^(۱۷) همو در تذکره «ریاض العارفین» بر جملات فوق این جمله را می‌افزاید که «به هندوستان رفته و با درویشان انس گرفته.»^(۱۸)

«لطفعلی آذربیدگلی» نیز در تذکره «آتشکده» خویش در جملاتی کوتاه او را می‌ستاید و اشعاری از شاعر را نقل می‌کند! «الحق شاعری بی نظیر است» که این نیز تکرار سخن قدماست، اما آیا بی‌اعتنایی شعرای عصر بازگشت چیزی از ارزش کار نظریی و دیگر نخبگان و نابغگان سبک هندی خواهد کاست؟ چنان که پیشتر اشارت رفت، نظریی و دو سه شاعر دیگر همچون او به جست‌وجوی مکاشفه‌های تازه در شعر سفر کردند و به غنا و نوآوری در ذات زبان شاعرانه اندیشیدند و تفکر شاعرانه را به شهود اقلیمی تازه کشاندند، پیوند خوردن شعر با مردم کوچه و بازار از این زمان به بعد با جدیت دنبال می‌شود و مضمون یابی‌های تازه و کشف شبکه روابط، تداعی‌های تازه میان اشیا از ویژگی‌های اصلی ذهن و زبان شاعرانه درین دوره است. آن چه در شعر سوررئالیست‌ها و سمبولیست‌ها مورد توجه و تأکید قرار گرفت، بیشتر نزد شاعران سبک هندی مطمح نظر و محل توجه جدی بوده است.

نظریی در تشخیص بخشی به اشياء و آشنازدایی که از عناصر اصلی و ساختاری شعر است، بس تواناست. «استاد عبدالحسین زرین کوب» درباره قدرت تأثیر گذاری و جنبه‌های روان‌شناسانه و زیبایی شناختی شعر نظریی می‌نویسد: «دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و ترکیب بندهاست مهارت او را در شعر نشان می‌دهد.»^(۱۹)

دکتر «ذبیح‌الله صفا» نیز از نظریی تکریم و تمجید بسیار کرده و او را ستوده است:

«میرزا محمدحسین نظریی نیشابوری از شاعران بلندآوازه سده دهم و اوایل سده یازدهم

عرفی به نظیری نرسانید سخن را (۲۷) این مقایسه، مقایسه‌ای به تعارف صرف نیست، بلکه دارای حقیقتی نیز هست. عرفی شاعر توانمندی است، اما لطافت و دلنشینی شعر نظیری در شعر او دیده نمی‌شود.

البته جوان مرگی عرفی و کم فرصتی‌اش نیز مزید بر علت شد تا او نتواند کارش را ادامه دهد و آن را به اوج کمال برساند. شاید اگر مرگ زودرسش نبود، او نیز می‌توانست کار خود را ادامه داده و طبعش را به حداکثر شکوفایی برساند. البته در بیت صائب گونه اعزاز و تکریم ضمنی نسبت به عرفی نیز دیده می‌شود.

نظیری نیشابوری به شاعران و هنرمندان علاقه خاصی داشته است، نقل است در روزی که پسر جوان او «نورالدین محمد» به علت بیماری چشم از جهان بست و پدر را با کوهی از اندوه تنها گذاشت، خبر مرگ شاعر برجسته آن دوران «انیسی شاملو» را نیز به شاعر دادند. نظیری وقتی این خبر تلخ را شنید، گفت: «ترکیب بندی می‌سرایم نمی‌برای پسر خود نمی‌برای انیسی» این مرثیه چنین آغاز می‌شود:

این درد بین کزی بی هم ناگهان رسید
عضوی شکست از تن و زخمی بر آن رسید
از جای رفت زورق بی بادبان صبر
موجی نرفته، موج دگر از کران رسید
واحسرتا که از قدراندازی فلک

بر دل دو زخم کاری‌ام از یک کمان رسید (۲۸)

یکی از مسایل جالب در زندگی نظیری و شاعران مربوط به دوره او، اختلاف این شاعر برجسته با نظیری مشهدی است که سرانجام به حذف «یا» از تخلص آن شاعر و تبدیل تخلص او به «نظیر» شد.

اختلاف نظیری نیشابوری با نظیری مشهدی را عموم شرح حال نویسان مسلمان ضبط کرده‌اند. نظیری مشهدی شاعر برجسته عهد اکبری نظیری تخلص می‌کرد و این امر بر نظیری نیشابوری خوشایند نبود: نظیری نیشابوری از وی، خواست تبدیل تخلص نمود. وی «نظیر مشهدی» به پاس خاطرش یای نسبت را از تخلص خود ساقط کرد. ملا نظیری نیشابوری ده هزار روپیه به وی بخشید. گویا یک حرف «یا» که ده عدد دارد، عوض ده هزار از وی خرید (۲۹)

«افضل سرخوش» پیشتر ماجرا را بدین گونه نقل کرده است: «در همان عصر، نظیری دیگر به هم رسید، هر دو برای تکرار تخلص با هم درآویختند. این می‌گفت: تو تخلص دیگر پیدا کن و آن می‌گفت: تو تخلص دیگر پیدا کن! آخر قرار بر این افتاد که چون نظیری نیشابوری صاحب مال است، ده هزار روپیه موافق عدد «یا»

بند از خود توانایی نشان داد و الحق که از این نظر او را باید با سعدی شیرازی مقایسه کرد که در تمامی قالب‌ها سخت تواناست، اما با این حال استادی نظیری در غزلسرای است.

او در غزل زبانی ویژه دارد و این امر بر کسی که غزلیات او را مطالعه کند به خوبی روشن و مبرهن می‌گردد. نوآوری در ترکیب‌سازی، تصویر سازی و خیالپردازی، مضمون‌یابی و نکته‌پردازی سبب شده است تا شعر او اوج و اعتلایی خاصی یابد. شاید بی‌مناسبت نباشد اگر گفته شود که روح حافظانه بیش از هر شاعر دیگری در نظیری مشاهده می‌گردد.

نظیری نیشابوری با بسیاری از شاعران همعصر خویش روابط دوستانه و نزدیک داشته است.

افزون بر عبدالرحیم خان خانان که خود شاعری چیره‌دست بوده شاعران دیگری مانند: خواجه تنایی مشهدی، میرزا شکیبی اصفهانی، نادم گیلانی، تقی اوحدی، فایض نظنزی، میرعسگری کاشانی، امین احمد رازی، تقی کاشی، ظهوری ترشیزی، ملک قمی، انیسی شاملو، نظیر مشهدی، نوعی خپوشانی، رسمی قلند، تنی چند دیگر با نظیری دوستی داشته‌اند. برخی از ایشان حتی شاگرد او محسوب شده‌اند. فایض نظنزی دوست و شاگرد پسرخوانده و داماد نظیری است. (۳۰) همو در سوگ نظیری سروده است:

خسرو نظم، نظیری که خرد
گر نظیرش کند اندیشه خطاست
گرم هنگامه‌ام از او بود کلام
شد دل افسرده چو از جا برخواست
بود ملک سخن آراسته‌زو
چون مداری که زم‌مرکز آراست
تا از او نرم سخن خالی ماند
نغمه نظم همه‌وا اسفاست
بی سخن تا ابد ار چه، به سخن
مرکز هستی او یا برجاست
چون شد از مرکز هستی بیرون
در مداری که فنا، عین بقاست
چرخ سرگشته به تاریخش گفت:
مرکز دایره بزم کجاست (۳۱)

مولانا «نادم گیلانی» نیز از مریدان نظیری برشمرده می‌شود. (۳۲) او در سوگ نظیری سروده است:

نعش خود را پیش تابوتش کتل می‌خواستم
وقت رفتن بود، مرگ بی‌اجل می‌خواستم (۳۳)

«صائب تبریزی» شاعر برجسته سبک هندی و از مشاهیر شعر این دوره در مقام مقایسه خود و «عرفی شیرازی» با نظیری می‌سراید: صائب چه خیال است رسیدن به نظیری

هجری و بحق از بازماندگان نام‌آور استادانی است که در پایان قرن نهم و آغاز قرن دهم در خراسان می‌زیستند و آیین سخنوران را درگیر و دار دشواری‌هایی که در راه فرهنگ ایران پدید می‌آمد پاسداری می‌کردند. (۳۴)

نظیری بر مذهب دوازده‌امامی و در عقیدت خود استوار بود و کسانی را که نسبت به دین بی‌اعتنایی می‌نمودند، به بدی می‌نگریست. (۳۵) او بر معاصران خود برتری داشت و غزل‌سرای و قصیده‌گوی مقتدری بود که شیوه استادان بزرگ پیشین را در هر دو مورد دنبال کرد و پیش کشانید و به مرحله خاصی از سخنوری رسانید... سخنانش همه‌جا خالی از عیب و استوار است و مواردی که توان بر آنها انگشت اعتراض نهاد، در سخنش به ندرت یافته می‌شود. فصاحتی آشکار و بیانی دلپذیر و شیرین دارد. سخنش روان و در همان حال منتخب و استوار است.

ترکیب‌ها و تعبیرهای نو فراوان دارد و آنها را تقریباً در همه بیت‌های شعر او بویژه در غزل‌هایش می‌توان دید، و در بیان اندیشه‌های خود یا در عرضه داشت احساساتش از آن ترکیب‌های تازه و مخلوق خویش به نیکی استفاده می‌کند. در یافتن مضمون‌های باریک و در تخیل چیره‌دست است، اما هیچ‌یک از خیالپردازی‌ها و مضمون‌یابی‌های او به درستی گفتار و متانت کلامش آسیب نمی‌رساند. معانی بلند را به آسانی بیان می‌کند، چنان که گویی سخنان روزانه خود را اظهار می‌دارد. در تشبیهات حسی و عقلی و خیالی و مرکب، و ارسال مثل تواناست. (۳۶)

نظیری در شعر علی‌الخصوص در غزل سخت تحت تأثیر «حافظ» است. او خود در این زمینه می‌سراید:

«تا افتدا به حافظ شیراز کرده‌ایم
گردید مقتدای دو عالم کلام ما»

و به راستی که او اوج و ادامه شعر حافظانه است. کم نیست تعداد غزل‌هایی که از او با زیباترین غزل‌های حافظانه کوس برابری می‌زند. او پیام‌آور سخنوران پس از خویش است. نظیری حتی در میان شاعران سبک عراقی در آثارش موج می‌زند و از سوی دیگر نازک‌خیالی‌ها و مضمون‌یابی‌های سبک هندی را می‌توان در شعرش مشاهده کرد، و این همه او را به چهره‌ای استثنایی بدل کرده است.

چهره‌ای که متأسفانه هنوز هم از پس غبار قرون به روشنی و وضوح تمام مشاهده نمی‌شود. نظیری در انواع قالب‌های شعری اعم از قصیده، غزل، رباعی-مثنوی، ترکیب‌بند، ترجیع

به این نظیری مفلس بدهد که «یا» را دور کرده، نظیر برای خود تخلص نگاهدارد. همچنان کرد»^(۳۰)

افضل سرخوش پس از ذکر این داستان می‌نویسد: «سبحان الله عجب زمانه و خوش عهده‌ی بود که چنین معامله پیش می‌رفت. الحال اگر صد تا بر سر هم کشته شوند، پیشیزی به کس ندهند»^(۳۱)

نظیری بر شاعران بعد از خود و شعر آنان تأثیر ژرف و به‌سزایی داشته است. در اهمیت کار او همین بس که شاعری همچون اقبال لاهوری به شدت تحت تأثیر سروده‌های اوست: نظیری یکی از شعرایی است که اقبال کلام آنان را بسیار دوست می‌داشت... اقبال اشعار و مصراع‌های زیادی از نظیری را مورد تضمین و تمجید قرار داده که از آن جمله بعضی بدین قرار است: نیست در خشک و تر بیشه من کوتاهی چوب هر نخل که منبر نشود، دار کنم^(۳۲)

اقبال در بسیاری از غزلیات خویش به استقبال غزلیات نظیری رفته است. در چند نمونه زیر این معنا را به روشنی و وضوح می‌توان مشاهده کرد:

نظیری:
هر که نوشید می شوق تو، نسیانش نیست
وانکه محو تو شد، اندیشه حرمانش نیست

اقبال لاهوری:
حکمت و فلسفه کاری ست که پایانش نیست
سیلی عشق و محبت به دبستانش نیست

نظیری:
به غیر از رنگ و بویی نیست این عشق مجازی
را

عطا کن لذت طعم حقیقت عشقبازی را
اقبال لاهوری:

نیایی در جهان یاری که داند دلنوازی را
به خود گم شو، نگهدار آبروی عشقبازی را

نظیری:
کجا بودی که امشب سوختن آزرده جانی را
به قدر روز محشر طول دادی هر زمانی را

اقبال لاهوری:
به حرفی می‌توان گفتن تمنای جهانی را
من از ذوق حضوری طول دادم داستانی را

نظیری:
چو عریان شد چمن، مرغ از ضرورت خانه
می‌سازد

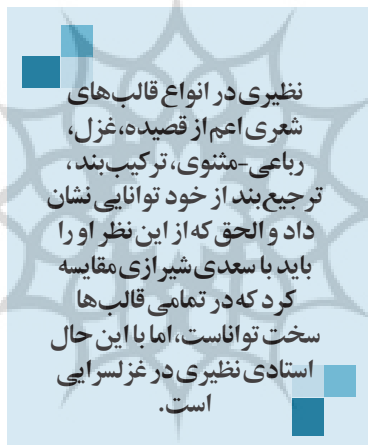
چو قحط گل شود، بلبل به آب و دانه می‌سازد
اقبال لاهوری:

هوای فرودین در گلستان میخانه می‌سازد
سبو از غنچه می‌ریزد، ز گل پیمان می‌سازد
نظیری:

گر به سخن در آورم عشق سخنسرای را
بر برو دوش سر دهی گریه‌های را
اقبال لاهوری:

باز به سرمه تاب ده چشم کرشمه‌زای را
ذوق جنون دو چند کن شوق غزلسرای را
نظیری:

گوید سحر که شب گذر افکنده‌ای به باغ
گلها نشان دهند ز تو بلبلان سراغ



نظر به خویش چنان بسته‌ام که جلوه دوست جهان گرفت و مرا فرصت تماشا نیست شریک حلقه رندان باده پیمای باش
حذر ز بیعت پیری که مرد غوغا نیست...»
ز حرمانم غمی در خاطر یاران شود پیدا
چو بیماری که مرگش بر پرستاران شود پیدا
چو پیدا گردم از راهی چنان یاران رمند از من
که بدمستی میان جمع هشیاران شود پیدا
کسی نگریزد از ما گر از این تقوا برون آییم
طرب کز ما رمد در کوی میخواران شود پیدا
بتی از حلقه پر هیز گاران بر نمی‌خیزد
که بر مردم مسلمانی دینداران شود پیدا
پشیمانی مکش از بیع من کاین سهل قیمت را
تو چون صاحب شوی ذوق خریداران شود پیدا
زلیخا گو مبارز بزم و فرش دلبری مفکن
که آن یوسف به زندان گرفتاران شود پیدا
چراغ زنده می‌خواهی، در شب زنده‌داران زن
که بیداری بخت از بخت بیداران شود پیدا
نظیری کاش بنمایی که در ساغر چه می‌داری
که پیش زاهدان قدر گنه کاران شود پیدا

میم در جام و ماهم تا سحر بر روزن است امشب
دو دستم تا به وقت صبح طوق گردن است امشب
دو چشمم حجله آیین بسته‌اند از گریه شادی
در و بام از چراغان سرشکم روشن است امشب
شماری تا سحر دستم به زلف در همی دارد
گریانم گریبانم و دامن دامن است امشب
همه شب بر لب و رخسار و گیسو می‌زنم بوسه
گل و نسرين و سنبل را صبا در خرمن است امشب
مغنی می‌گساری می‌کند ساقی نواسازی
از این شادی که در بزم حسودان شیون است امشب
به دل طرح وصال جاودانی نقش می‌بندم
گرم خود دوست می‌آید به خلوت دشمن است امشب
به اقبال محبت شاهد و می در نظر دارم
نه من با بخت خویشم نه نظیری با من است امشب
گریزد از صف ما هر که مرد غوغا نیست
کسی که کشته نشد از قبیله‌ی ما نیست
جمال مغیچه دیدی شراب مغیچه نوش
مگویی عذر که در کیش ما مداوا نیست
ز پای تا به سرش ناز و عشووه صف بسته است
هزار معرکه و رخصت تماشا نیست
به خاک ره نخری کاکلی که بویا نیست
که خار خشک به از سنبل که بویا نیست
به حکم عقل عمل در طریق عشق مکن
که راه دور کند رهبری که دانا نیست
فلک سراسر بازار دهر غم چیده است
نشاط نیست که یک جای هست و یک جا نیست
نشاط رفته ز دوران به صبر بستانیم
که بد معامله آزرده از تقاضا نیست
به پای خویش کجا می‌توان رسید کجا

اقبال لاهوری:

ای لاله، ای چراغ کهستان و باغ و راغ
در من نگر که می‌دهم از زندگی سراغ
و از این دست موارد می‌توان نمونه‌های
دیگری نیز برشمرد. در این میان غزلی از نظیری
سخت مورد توجه اقبال گرفته و مصرعی از آن
غزل را در شعر خود تضمین کرده است. غزل
نظیری چنین است:

«گریزد از صف ما هر که مرد غوغا نیست
کسی که کشته نشد از قبیله ما نیست
زیای تا به سرش ناز و عشووه صف بسته
هزار معرکه و رخصت تماشا نیست...»
ایاتی از غزلی که اقبال به اقتضای این غزل
سروده چنین است:

«ز خاک خویش طلب آتشی که پیدا نیست
تجلی دگری در خور تقاضا نیست
به ملک جم ندهم مصرع نظیری را
کسی که کشته نشد از قبیله ما نیست

- ۷- دکتر عزیز احمد، تاریخ تفکرات اسلامی در هند، ترجمه: نقی لطفی و محمدجعفر یا حقی، چاپ اول انتشارات کیهان با همکاری شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶، صص ۹-۱۰۸.
- ۸- شعر العجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران، شبلی نعمانی، ترجمه: فخرداعی گیلانی ج ۳، ص ۱۱۶.
- ۹- همان، ص ۱۱۳.
- ۱۰- پارسی گویند هند و سند، دکتر هرول سدارنگانی، چاپ اول، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴، صص ۲۰۱-۲۰۷، نقل از ریاض الشعرا.
- ۱۱- همان، ص ۷۵.
- ۱۲- کاروان هند، استاد گلچین معانی، انتشارات آستان قدس رضوی چاپ اول ۱۳۶۹ ج ۲، صص ۵۰-۱۴۴۹.
- ۱۳- ملاعبدالنبی نپاونندی، مآثر رحیمی، چاپ هند، ج ۳، ص ۱۱۵.
- ۱۴- افضل سرخوش، کلمات الشعرا، چاپ مدراس، ۱۹۵۹ م، صص ۱۷۹ و چاپ لاهور، ۱۹۲۳ م، ص ۱۱۲.
- ۱۵- امین احمد رازی، تذکره هفت اقلیم، تصحیح: مکی، انتشارات محمدعلی علمی، اقلیم چهارم، ج ۲، ذیل نظیری؛ ریحانه الادب، میرزا محمدعلی مدرس انتشارات خیام، چاپ دوم ۱۳۶۹ ج ۶، ص ۲۱۶.
- ۱۶- محمد قدرت الله گویاموی هندی، تذکره نتایج الافکار، چاپ دوم بمبئی، ۱۳۶۶، صص ۴-۷۱۳.
- ۱۷- رضا قلیخان هدایت، تذکره مجمع الفصحا، چاپ سنگی اول، تهران، ج ۱، ص ۴۸.
- ۱۸- رضا قلیخان هدایت، تذکره ریاض العارفین، چاپ انتشارات محمودی، بی تاریخ، ص ۳۹۸.
- ۱۹- دکتر عبدالحسین زرین کوب، سبیری در شعر فارسی، انتشارات نوین، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۱۱۴.
- ۲۰- دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوس، چاپ چهارم، ۱۳۶۹، ج ۵، بخش ۲، صص ۸-۸۹۷.
- ۲۱- همان، صص ۲-۹۰۱.
- ۲۲- همان، صص ۵-۹۰۴.
- ۲۳- کاروان هند ج ۲، صص ۹۸۸ و ۱۴۵۰.
- ۲۴- همان، ص ۱۴۵۰.
- ۲۵- تذکره ریاض العارفین، آفتاب رای کلهنوی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپ اول، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۲۶۴.
- ۲۶- تذکره نصرآبادی، میرزا محمد طاهر نصرآبادی، تصحیح وحید دستگردی، کتاب فروشی فروغی، ص ۲۴۰.
- ۲۷- تذکره منتخب اللطایف، رحم علی خان ایمان، چاپ اول، تابان، ۱۳۴۹، ص ۴۰۳.
- ۲۸- مآثر رحیمی، ج ۳، ص ۲۳۵؛ تذکره میخانه، ص ۳۰۲.
- ۲۹- تذکره روز روشن، مولوی محمد مظفر حسین صبا، انتشارات رازی، چاپ اول، ۱۳۴۳، ص ۸۳۶.
- ۳۰- کلمات الشعرا، چاپ مدراس، ص ۱۷۹.
- ۳۱- همان، ص ۱۷۹.
- ۳۲- دکتر محمد ریاض پاکستانی، اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپ اول، ۱۹۷۷ م، ۱۳۹۷ هج، صص ۷-۱۰۶.

به گریه دیده ز آلودگی فرو شویم
که پاک را نتوان دید جز به دیده پاک
فریب نغمه و ساغر خورم معاذالله
به قول مطرب و ساقی ز جاروم حاشاک
خیال در سر ما طره تو آشفته
گنه ز جانب ما چهره تو آشناک
چه تلخی است که در نشئه محبت ماست
که زهر خندهات افعی و ماند از تریاک
از این نشاط که در خاطری نظیری را
عجب نباشد اگر گل برویدش از خاک
ما حال خویش بی سروبی با نوشته ایم
روز فراق را شب پیدا نوشته ایم
قاصد بهوش باش که بر یک جواب تلخ
عرض هزار گونه تمنا نوشته ایم
شیرین تر از حکایت ما نیست قصه ای
تاریخ روزگار سرا با نوشته ایم
روی نکو معالجه ای عمر کوتاه است
این نسخه از علاج مسیحا نوشته ایم
تحقیق حال ما ز نگه می توان نمود
حرفی ز حال خویش به سیما نوشته ایم
بر ما مسلم است که منشور راستی
بس واژگون تر از خط ترسا نوشته ایم
ما از خط پیاله و معشوق گذریم
درس صلاح تا به همین جا نوشته ایم
هر سو که کرده ایم روان کشتی امید
توفان به باد و شور به دریا نوشته ایم
هر جادویی که کلک نظیری نموده است
خود کرده ایم باطل و خود وانوشته ایم

پی نوشت ها:

- ۱- نگاه کنید به ترجمه «شعر العجم» به نام تاریخ شعرا و ادبیات ایران، شبلی نعمانی، ترجمه: سیدمحمد تقی فخرداعی گیلانی، چاپ دوم، دنبای کتاب ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۱۱۲.
- ۲- تذکره میخانه، ملاعبدالنبی فخرالزمانی، تصحیح احمد گلچین معانی، چاپ پنجم، انتشارات اقبال، ۱۳۶۷، ص ۳۰۲ و خوانشی استاد گلچین معانی به نقل از تذکره عرفات العاشقین.
- ۳- افضل سرخوش، تذکره کلمات الشعرا، چاپ مدراس، ص ۶۲، چاپ لاهور، ۱۹۲۳ م، ص ۳۴.
- ۴- همان، چاپ مدراس، صص ۸-۶۲، و چاپ لاهور، صص ۸-۳۴.
- ۵- شبلی نعمانی، تاریخ شعرا و ادبیات ایران، ترجمه: فخرداعی گیلانی ج ۳، ص ۳.
- ۶- ملاعبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، تذکره میخانه، صص ۷۸۵-۹.
- قسمتی از این شعرا «ادوارد براون» نیز نقل کرده است نک: تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون، بخشی از «صفویه تا عصر حاضر» ترجمه: بهرام مقدادی، چاپ اول انتشارات مروارید، ۱۳۶۹، ص ۱۷۶.

که طی راه فنا جز به بال عنقا نیست
هوای وصل، کسی می کند که بلهوس است
در آن دلی که محبت بود تمنا نیست
نظیری است به حالی ز غمزه خونین تر
به شکوه تا دلت آزرده است گویا نیست

شرمسارم از دل بی صبر و بی آرام خویش
خود به یار از بیقراری می برم پیغام خویش
در جهان درد و غم فرمان روا بنشسته ام
در کمال اوج طالع بر کنار بام خویش
خود ز خود ساغرستانم خود به خود ساقی شوم
از کف نوشین لیبی هرگز نگیرم جام خویش
عود مطرب تردنی سرد حیران مانده ام
بر کدامین آتش اندازم کباب خام خویش
کنج در ویرانه دارم با پری در خلوتم
سایه ای هست از جنون تا من نگردم رام خویش
شد نظیری عاقبت فرخنده از لطف ازل
فال نیک صبح همزه داشت مزد شام خویش

صبح اول کرده حسنت عشوه ای در کار عشق
مشتری آورده با خود جنسی از بازار عشق
تا شود ممتاز فهم عارف و عامی ز هم
عشق هر سو در لباسی می کند انکار عشق
زان سوی بازار خوش بویی عبیری می رسد
عطرها با یک دگر آمیخته عطار عشق
عاشقان را هر نفس صبح و بهاری دیگرست
باد نوروزی وزد پیوسته بر گلزار عشق
طاقت آزار نیش ار آوری نوشت دهند
صبر کن کز پرده دل گل برآرد خار عشق
آن چه گفت ایزد به آدم با ملک هرگز نگفت
گوش ناقابل نباشد محرم اسرار عشق
با دمی بوید دل آگاه و بویی می برد
نافه آهو شکافد بر گذر طرار عشق
مست چون ره می رود گام پریشان می نهد
بیخودی در خاک پیدا باشد از آثار عشق
هر که امشب خفت ایمن خواب خوش فردا نکرد
خواب خوش در پیش دارد دیده بیدار عشق
ناله زار نظیری دشمنان را دوست کرد
بر دل خارا نشیند زاری بیمار عشق

نگشت دامن گردی درین بیابان چاک
درون نتاخت سواری درین جهان چالاک
اگر مسیح وشی پای در رکاب کند
به مرگ باز نداریم دستش از فتراک
کجا رسیم درین تیره شب خدا داند
به یک دو گام فتادیم در هزار مفاک
به مسکنت بنشینیم تا قبول کنند
طفیلیان سر خوان خواجه لولاک
به فتوی خرد پارسا طلاق دهیم
اگر هزار بیخشد مهر دختر تاک